

# لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و  
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین  
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و  
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در مناقشه‌ی سوم بود بر دلالت این کلام مبارک که حضرت فرمود: «لاک لا تدری  
لعله شیء أقع علیک فلیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک» که حاصل مناقشه از شیخ  
اعظم بود که ایشان فرمودند: «لکن تفریع عدم نقض الیقین علی احتمال تأخر الوقوع  
یأبی عن حمل اللام علی الجنس فافهم» که حاصل فرمایش این بزرگوار این است که  
حضرت تفریع فرمودند این استصحاب را، این «فلیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک»  
را بر این که تو احتمال می‌دهی این نجاست متأخراً واقع شده باشد بر لباس تو یا بر بدن  
و از اول نبوده. پس در موارد احتمال تأخر حضرت دارد می‌فرماید. اما جایی که احتمال  
تأخر نمی‌دهی، احتمال می‌دهی از اول یک چیزی مثلاً منتجس بوده، مثلاً کسی دارد با آبی  
وضو می‌گیرد احتمال می‌دهد در همان هنگام وضو گرفتن مثلاً این آب ملاقات کرده با یک  
منتجسی یا صورتش مثلاً ملاقات با منتجس کرده خون آمده مثلاً چیزی. احتمال تأخر  
احتمال حینیت می‌دهد نه احتمال تأخر؛ پس بنابراین این آن‌جا را شامل نمی‌شود.  
نمی‌توانیم از این استصحاب استفاده بکنیم مطلقاً را، چه در زمانی که وجه‌اش تأخر باشد  
چه در زمانی که حینیت باشد. بعد دیشب دیدم این را که بعضی نقل کردند از مجلس  
درس شیخ قدس‌سره که خود ایشان در درس این‌جور تعلیل فرموده، فرموده که تفریع  
عام بر خاص مستهجن است، عام را نمی‌آیند بر خاص تفریع کنند، خاص را بر عام تفریع  
می‌کنند، یک چیز کلی می‌گویند، می‌گویند «یجب اکرام کل عالم فیجب اکرام زید» اما  
بگویند «یجب اکرام زید فیجب اکرام کل عالم» این اصطیاد کلی از آن و تفریع بر آن...  
این‌جا هم همین‌جور می‌شود، این اگر «لا تنقض الیقین بالشک» عام باشد «لا تنقض  
الیقین بالشک» در همه‌ی موارد، چه تأخر موجب شده باشد، شک در تأخر داشته باشی چه  
شک در حینیت داشته باشی، هرچی می‌خواهد باشد «لا تنقض الیقین بالشک» آن‌وقت این  
را متفرع کنند بر همان صورتی که «لعله شیء أوقع علیک» این‌که صورت تأخر است. این  
می‌شود تفریع عام بر خاص و هذا مستهجن عرفاً.

خب این مطلبی است که فرموده شده. در پاسخ از این فرمایش دو جواب ممکن است  
داده بشود، یکی این‌که این کبری کلی که تفریع خاص، تفریع عام بر خاص درست نیست  
که خودش امرٌ کلی، این یک مسألهٔ اصولیه می‌تواند باشد یک قاعده‌ی اصولیه می‌تواند  
باشد در موارد فراوان که آیا تفریع عام بر خاص باطل است؟ مستهجن است؟ این محل  
کلام است، محل تردید است «قد یجاب ان ذلک» به این‌که نه، عام و خاص بودن ملاک  
نیست، یک ترتب و منشأیت ملاک است. اگر یک عامی منشأ انتقال به او و فهم او خاص  
بود، خب این‌جا هم اشکالی ندارد کما این‌که تفریع خاص بر عام هم علتش همین است که  
چون عام گفته شده خب عام پَرش این را هم می‌گیرد دیگر، این تفریع درست می‌گوید

مثلاً گفته «یجب اکرام کل عالم فیجب اکرام زید» چون زید عالم است، این تفریع فی محله هست چون این مترتب بر آن است، از آن استفاده می‌شود. حالا اگر یک جایی همین ترتیب تعلّم و انتقال ذهن انسان هم از خاص به عام باشد، خب این‌جا هم اشکالی ندارد این حرف زده بشود. مثل این‌که گفته بشود مثلاً قال الامام علیه‌السلام یا ورد فی روایة کذا، اذا تنجس ثوبک فاغسله» می‌گوییم این را فرموده «فیجب غسل کل ما لاقاه الدم» آن خاص بود ولی عام استفاده می‌کنیم. چرا؟ برای این‌که می‌فهمیم خصوصیت که ندارد، از باب الغاء خصوصیت است، یک جهاتی باعث می‌شود که ما از آن خاصه منتقل به عام بشویم، آن خاص منشأ اصطیاد یک امر عامی می‌شود. خب این‌جا هم اشکالی ندارد. بنابراین ملاک این نیست که باید حتماً متفرعاً علیه عام باشد و متفرّع خاص باشد، ملاک این است که تفرّع در کار باشد. حالا گاهی هم ممکن است واقعاً ما عام را از خاص درآوردیم به‌خاطر الغاء خصوصیت، به‌خاطر امثال ذلک.

س: این فاء دیگه فاء سببیت می‌شود چون الغاء خصوصیت می‌کند می‌گوید این مورد خصوصیت ندارد. یعنی فاء وقتی یک فاء تفریع ...

ج: تفریع است چرا ...

س: تفریع یعنی فرع بر آن اصل ..

ج: آره بر فرع بر آن است، یعنی حالا که آن را فرموده ما این را از آن درمی‌آوریم، این را می‌فهمیم.

س: خب اصل باید آمده باشد که کلی باشد و فاء تفریع آن اصل باشد فرع آن اصل ...

ج: آن درست است این هم درست است، یعنی چون کلی است پس این هم جزء آن است  
.....

س: ما اگر الغاء خصوصیت گرفتیم این دیگه فاء آن فاء تفریع نمی‌شود فاء سببیت می‌شود، شما دارید کبری می‌آورید، می‌گویید ....

ج: اگر کلی بود تفریع می‌شد یا نمی‌شد؟

س: کدام کلی بود؟

ج: آن متفرّع علیه، گفت «اکرم کل عالم» ...

س: بله بله آن فرع می‌شود ...

ج: چرا؟

س: چون اصل عام است فرع آن است که ...

ج: از دل آن درمی‌آید، یعنی ما به‌واسطه‌ی آن این را می‌فهمیم. حالا اگر خاصی گفت که این خاصه یک خصوصیتی داشت، یک ویژگی‌ای داشت که از دل آن این عام را درمی‌آوریم، می‌فهمیدیم، خب تفریع درست است دیگه...

س: تفریع به این ...

ج: تفریع پس یعنی چی؟ تفریع یعنی چون آن را گفته، یک وقت تفریع در عالم ثبوت هست یک وقت تفریع در عالم اثبات است، چه تفریع در عالم ثبوت باشد یعنی لَمَّش این باشد می شود، تفریع در عالم اثبات هم باشد همین می شود؛ یعنی حالا که این حرف را زده این خصوصیت که ندارد الغاء خصوصیت می شود، پس بنابراین این عام درمی آورد. ما یک نحو تفریع می خواهیم إما تفریع ثبوتی و لَمَّی یا تفریع در مقام اثبات و ملازمه ای در مقام اثبات، حالا که آن جا را گفته پس این جا را هم باید بگوید.

س: حاج آقا فرعیّت همیشه توی آن جزئیّت نسبت به آن اصلِ خوابیده...

ج: اصلاً و ابداً نخوابیده، تفریع مساوی بر مساوی درست نیست، چه جزئیّتی؟ «طلع الشمس فالنهار موجود» نهار مگر جزء آن است؟ تفریع باید باشد، تفریع یا به ملازمه است یا به این است که کل و جزء باشد یا به این باشد که از او یک خصوصیتی دارد که ما از آن منتقل به این می شویم.

س: ملازمه را قبول داریم، یعنی تفریع به این گفته نمی شود یعنی فرع بر اصل باید باشد ...

ج: شما فرع را معلول می گیرید، معلول نیست. فرع بر آن است إما در این که معلول آن است إما در این است انتقال ذهن به این بر اساس فهم آن است. انتقال ذهن، حالا انتقال ذهن یا در اثر ملازمه است یا در اثر الغاء خصوصیت است و امثال ذلک. الغاء خصوصیت یعنی چی؟ یعنی همان خاصه یک الغاء خصوصیت می شود کأنّ یک عامی از دل آن درمی آید این متفرع بر آن می شود.

س: یعنی از نظر شما هر ملازمه بای نحو کان فرعیّت حساب می شود، می خواهد عام بخواهد باشد می خواهد خاص ...

ج: هر ملازمه ای... بله فاء درست است تفریع درست است همه ی این جاها درست است.

س: ملازم است دیگر ...

س: ملازمه غیر از تفریع است ....

ج: بابا ملازمه غیر از آن است ولی ملازمه مصحح تفریع است، تفریع کلامی، تفریع کلامی که بگویی پس این جور است.

س: ???

ج: حالا اختلاف انظار که اشکالی ندارد که ...

س: توی استقراء ناقص هم همین جوری است دیگر....

ج: بله؟

س: توی استقراء ناقص هم همین جوری است، یک چند تا مورد را می بیند بعد می گوید فرع یک قاعده ی کلی است ...

ج: بله آن جا هم همین جور است ...

س: آن فاء نتیجه است دیگر ولی آن فاء تفریع به آن دیگر نمی‌گویند ...

ج: پس فاء چی می‌گویند؟

س: تفریع نیست ...

ج: خب این اصطلاح حضرتعالی است برای فاء تفریع؛ ما تفریع این را می‌فهمیم از آن که غیر از حضرتعالی از علمای دیگر این‌طوری می‌فهمند.

و اما جواب دوم ...

س: حاج آقا ببخشید از حضرتعالی که الغاء خصوصیت یاد گرفتیم که باید ظهور به حدی باشد که این را اصلاً خصوصیت را به حساب نیاورد او، فلذا ...

ج: ولی ظاهرش که خصوصیت است، نمی‌گوید امام نفرمود در ثوب ...

س: بله، نه عرضم این است که یعنی این‌جور خاطریم هست فرمایشات شما که ما درست است این لفظ را گفت ولی مراد جدی از این لفظ همان عام است ...

ج: آهان، پس بنابراین تفریع درست است، یعنی می‌گوییم این آقای که این را گفت ...

س: ??? نه همان قاعده را ما داریم ...

ج: نه این‌جوری، می‌گوییم این آقای که این را گفت معلوم است که این خصوصیت ندارد  
.....

س: اصلاً معلوم است نیست، مرادی جدی‌اش همین باید باشد، یعنی «اذا اصاب ثوبک الدم فاغسله» یعنی «اذا اصاب کل جسم الدم فاغسله» این قبلاً ...

ج: نه مراد جدی نه این‌که این را در او استعمال کرده، نه این‌که اگر گفته که «اذا لاقی ثوبک الدم فاغسله» نه این‌که ثوب را در کل شیء استعمال کرده، این‌جور نیست، پس خود این در خودش است، اما می‌دانیم این‌ها چون خصوصیت ندارد پس آن قانونش عام است، حالا به یک وجهی این‌جا این خصوص خاص را گفته، مثلاً محل حاجت بوده الان مورد سؤال بوده، آن حرف این بود که وقتی که خاص را دارد می‌گوید نمی‌گوییم این خاص را توی آن عام استعمال کرده که، ولی می‌فهمیم ...

س: ظهور و مراد جدی ...

ج: ظهور یعنی همین، ظهور این‌جا ....

س: وگرنه می‌شود مستنبط العله یا ...

ج: نه آقا مستنبط علت را استنباط نمی‌کنیم این‌جا ....

س: ??? نتیجه‌گیری می‌کنیم ...

ج: نه نمی‌گوییم علتش چی هست که نمی‌فهمیم، ولی ...

س: مستنبط مناط ...

ج: نه مناط هم نمی فهمیم ...

س: مستنبط الموضوع ...

ج: بله مستنبط الموضوع اشکالی ندارد، یعنی می فهمیم موضوع واقعی حکم قانونش این نیست، موضوع قانونش یک کلی است. پس بنابراین حالا تفریع می کنیم می گویم حالا که این نیست موضوع عامش می شود یک کلی، اگر گفته «ثوب» ثوب مقصود نیست، هر شیء جامدی است یا بالاتر، هر شیءای است جامد باشد یا مایع باشد. آن قانونش آن است، حالا این جا آمده گفته ثوب چرا گفته؟ مثلاً؟؟؟ بوده یا مورد سؤال سائل بوده یا فعلاً این مورد حاجت بوده و الا قانون موضوعش آن است، این را می فهمیم. حالا که موضوع قانون آن شد تفریع درست است می گویم پس این جا هم حکمش این است، چون این اطلاقاش می شود ....

س: نه الان؟؟؟ داریم از آن قانون تطبیق بر یک خاص می کنیم یا از این لفظ می خواهیم، از این عبارت می خواهیم عام را بفهمیم. یعنی یک بار از عام دوباره می خواهیم برگردیم آن قبول است آن تفریع است ولی شما می فرمایید این خاص ....

ج: نه این تفریع در ظاهر کلام تفریع بر همین می کنیم، وجه آن چی هست؟ مصحح این تفریع چی هست؟ ....

س: منشأ انتقال.

ج: آن آن است، آن حیثیت تعلیلیه است، وجه اش این است که آن جور فهمیده می شود ولی تفریع برای همین است، می گوید این را گفته پس این جا هم می گوید. چرا می گوید؟ چون به الغاء خصوصیت عرفیه می فهمیم که این خصوصیت ندارد، موضوع می شود یک امر عامی، این مندرج تحت آن است. این گاهی مال اندراج است، گاهی مال ملازمه است، گاهی مال مقام لم است، گاهی مقام إن است یعنی دلیل إئی می شود مقام اثبات می شود. پس بنابراین تفریع این جوری نیست که حتماً آنی باشد که شیخ اعظم قدس سره در درس افاد علی ما نقل عنه که نه فقط در این جا درست است و الا مستهجن است. این از نظر کبری ...

س: بعد آن اشکالاتی که توی بحث وضع می کنند نسبت به وضع خاص و موضوع له عام، اگر عدم امکان قائل شدیم که دیگر اصلاً خاص نمی تواند حکایتگر از عام باشد و بعد هم حالا تفریع بشود.

ج: باز به خدمت شما حالا هی این طرف آن طرف می رود ...

س: یعنی مؤید همان بحث قبلی ...

ج: نه نه، ببینید وضع عام موضوع له خاص آنهایی که می گویند اشکال دارد همان جا هم گفته شده که یک وقت شما می خواهید از درجهی خاص عام ببینید این نمی شود، چون خاص وجه عام نیست. اما اگر از خاص ذهن تان منتقل شد به او، این که اشکال ندارد ...

س: خب یعنی وضع خاص ...

ج: نه دیگر وضع خاص دیگر نمی‌شود ...

س: شروع با خاص ...

ج: خب ربطی به این‌جا، ما داریم می‌گوییم منتقل می‌شود، ما که نمی‌گوییم، این‌جا هم داریم می‌گوییم منتقل می‌شود ...

س: ??? حرف همین است که سید الان آخر زد، فرمایش شیخ این است که تفریع عام بما هو عام بر خاص بما هو خاص مستهجن است. شما مواردی که می‌فرمایید خاص بما هو خاص دیگر نیست، خاص بما له من الخصوصية است که شما می‌دانید از خارج الغاء خصوصیت می‌شود. این استنباطات شما است بما له من الخصوصية، بما هو خاص، تفریع عام بما هو عام، خاص بما هو خاص است و الا شیخ این‌ها را می‌داند بهتر از ما برای این‌که استاد ماست این حرف را زده، قطعاً موردشان این نیست، همه‌ی این موارد دیگر خاص بما هو خاص است.

ج: خب حالا این‌جا مقصودمان تفریع در کلام است و می‌شود در ظاهر کلام این خاص است دارد تفریع می‌کند آن وجه ثبوتی‌اش است. حالا شما این یک بحث؛ بحث دوم در مقام که ممکن است گفته بشود این است که این «لعله شیء أوقع عليك» این طریقت دارد یا موضوعیت دارد؟ یعنی این جمله را امام برای چی فرموده؟ برای این فرموده که با این بگوید بابا تو شک داری، تو شک شدی، چون احتمالش را که می‌دهی، پس بنابراین شاید از اول نماز نبوده که اجزاء سابقه‌ی نماز با نجاست خوانده شده باشد. این به این‌که این تأخر دارد و این‌ها در این خصوصیت تأخر ترکیزی نیست، عنایتی نیست، ملحوظ بنظر بخصوصیت نیست. امام این جمله را برای این فرمودند و تفریع هم برای همین است و تفریع برای آن نتیجه‌ای است که از این می‌خواهند بگیرند. می‌گویند بابا «لعله شیء أوقع عليك» پس بنابراین شک می‌کنی، شک که پیدا شد پس استصحاب موضوع‌اش درست می‌شود. مثل این‌که گفته بشود آقا مگر تو شک نداری؟ حالا که شک دارید استصحاب دارد دیگر. این «لعله شیء أوقع عليك» کأنّ بدل این عبارت است که بابا تو شک هستی، تو که یقین نداری از اول بوده، تو شک هستی، خب استصحاب داری. بنابراین این جمله‌ی مبارکه ظهور در موضوعیت ندارد تا ما بگوییم استصحاب را در مورد خاصی دارد حجت می‌کند. بلکه نه این جمله‌ای است که آورده شده و امام علیه‌السلام آن را فرمودند تا این‌که توجه بدهند به مخاطب که تو شک هستی نسبت به این‌که اجزاء سابقه با نجس خوانده شده یا نه، بنابراین استصحاب بقاء طهارت داری تا زمانی که دیدی وقع عليك، الان واقع شده است. بنابراین بعد شیخ که فرمود «فافهم» لعل ناظر به احد الامرین باشد یا در کبری می‌خواهند مناقشه بفرمایند که نه آن، که این تفریع دلالت نمی‌کند به‌خاطر این‌که آن کبری درست نیست و یا این‌که، که آن بعید است اگر توی همان‌جور توضیح داده باشند با همین فافهم هم بوده و همان‌جور توضیح داده باشند. یا این‌که مقصودش این مطلب اخیری بود که عرض شد. علی‌ای‌حال حالا البته قبلی هم می‌تواند باشد باز، بگوید فافهم که نه ما این کبرایی که می‌گوییم درست نیست مثلاً. خب این راجع به کلام شیخ اعظم قدس‌سره.

س: استاد ببخشید قبلاً توی صحیحی اولی «فانه علی یقین من وضوئه» را می‌فرمودید بعد که کبری را از طبق روایت می‌آورند و فرمایش می‌فرمایند این الیقین آن «من وضوئه» باعث می‌شود که یا الیقین ظهور در عهد پیدا کند یا نگذار حداقل عمومیتش را. خب این‌جا هم این «لعله شیء أوقع عليك» نسبت به شک همین کار را کند. چه فرقی

هست بین ...

ج: شک که خصوصیت ندارد، می‌خواهد شک درست کند. بله شما اگر این‌جا راه دیگری دارد ...

س: این شک شک حادث چرا؟؟؟

ج: بله؟

س: آن‌جا هم یک کسی می‌گوید آقا حضرت می‌خواهد التفات بدهد به یقین‌اش ...

ج: نه این شک حادث نیست ....

س: یعنی بگوید شما یقین داشتی، همین بیان را آن‌جا بیاوریم یا اشکالی که آن‌جا داشتیم ...

ج: نه آن‌جا چون «من وضوئه» دارد، آن‌جا اشکال این بود ....

س: الان هم ؟؟؟ فرق‌شان چی هست؟

ج: نه آن‌جا اشکال این بود که خود حضرت فرموده «فانه علی یقین من وضوئه فلا تنقض الیقین» خب این یعنی همان یقینی که الان گفتم، چه یقینی را گفتم؟ «من وضوئه» درست؟ فلذا آن‌جا آقای آخوند آمد چکار کرد؟ آمد گفت این «من وضوئه» متعلق به یقین نیست، این کأن حضرت این‌جوری فرموده «فانه من وضوئه علی یقین» که یقین دیگر قید نداشته باشد، یعنی از ناحیه‌ی او یک یقینی توی دلش پیدا شده، حالا یقین که پیدا شد نباید نقض‌اش بکنیم به این‌جور خاص. یا بیایم بگوییم که مثلاً الغاء خصوصیت بگوییم چه بگوییم به قرینه‌ی این‌که به امر ارتکازی دارد می‌فرماید این خصوصیت ندارد و و و چیزهای دیگر که خیلی آن‌جا گفته شد. حالا این‌جا نه، حضرت این را فرموده برای این‌که تو شک داری. بله اگر کسی بیاید دیگر خیلی بخواهد جمود به خرج بدهد و این‌جوری بگوید، بگوید بالاخره حضرت می‌خواهد بگوید تو شک در چی داری؟ در طهارت داری که این بخش از نماز تا دیدی این را این بخش قبلی این با طهارت بود یا نه؟ خب حضرت فرموده خب «لا تنقض الیقین» یعنی این یقین به طهارت‌ات را. پس بنابراین می‌شود مال استصحاب، حجیت استصحاب در باب طهارت خبیثه. مثل این‌که آن‌جا طهارت حدیثیه بود این‌جا طهارت خبیثه است این روایت، چکار دارد به جاهای دیگر. این تخلص از این اشکال دیگر جواب‌هایش همان‌هایی است که آن‌جا گفته شد. اگر کسی به آن‌ها قانع شد در آن‌جا خب این‌جا هم می‌تواند همین‌جور قانع بشود و الا بله ...

س: یعنی می‌فرمایید آن‌جا خصوصیت مورد چون به آن تلفظ شده ...

ج: آره آن‌جا من وضوء ....

س: ولی این‌جا تلفظ نشده ...

ج: نشده، اصلاً تلفظ نشده، بعد هم اگر بگوییم یک امر ارتکازی است خب ظاهرش این است که.

این راجع به این مقطع از کلام امام سلام الله علیه و فلذاست که بعید نیست دلالت این جمله مبارکه بر حجیت استصحاب مطلقاً این «لا یخلوا عن قوه» این که می‌گوییم «لا یخلوا عن قوه» این معنایش این است که بالاخره یک دغدغه‌هایی وجود دارد که کسی واقعاً بگوید که حالا ممکن است مال این‌جا باشد، چون ما در آن فرائین هم اشکال کردیم، مثلاً ارتکازی که می‌گفتند آن می‌گفتیم چه ارتکازی این‌جا وجود دارد؟ آن را مناقشه کردیم. آن چیزهایی که آقایان به آن تمسک می‌کردند، آن چیزی که بیشتر دلگرمی ایجاد می‌کند این است که این قالب تکرر پیدا کرده در موارد مختلف، در روایاتی که حالا خوانده می‌شود و ظاهر این است که یک مطلب را دارد بیان می‌کند، این بیشتر. و الا اگر لو کنا نحن و همین روایت و روایت‌های دیگر نبود انصاف این است که انسان یک مقداری دغدغه‌ی خاطر داشت که از این یک قاعده‌ی کلیه‌ی همه‌جایی بتواند استفاده بکند.

س: خود این قرینه را هم که حضرتعالی رد می‌فرمودید، همین تکرر که حضرتعالی، چه‌جوری باعث دلگرمی می‌شود؟

ج: بله؟

س: خود نفس همین قرینه‌ی .... صریحاً رد فرمودید این را.

ج: ردش به این معنا که ....

س: فرمودید که آقا یک طهارت حدیثه است و یک خبیثه و ...

ج: صوم بود و بله، صوم بود و حالا ....

س: پس «لا یخلوا عن قوه» ...

ج: پس شما بیایید همه چیز را از دست ما بگیرید ...

و اما مقطع سوم که حضرت به آن استدلال فرمودند یعنی مقطع سوم این بود «قلت: فان ظننت انه اصابه و لم أتیقن فنظرت و لم أر شيئاً فصلیت فرأیت فیه؟ قال: تغسله و لا تعید، قلت: لم ذلک؟» توی قبلی‌ها شما هی فرمودید که تعید، «تغسله و تعید» این‌جا می‌فرمایید «تغسله و لا تعید». «قال: لأنک کنت علی یقین من طهارتک فشککت و لیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشکّ أبداً» حضرت فرمود این که می‌گویم اعاده نمی‌خواهد بکنی، باید بروی بشوری، خب داری با چشمانت می‌بینی که الان نجس است دیگر باید بروی بشوری. اما از نظر نماز نه، چرا؟ «لأنک کنت علی یقین من طهارتک» وقتی وارد نماز می‌شدی که یقین به طهارت داشتی، اثناء نماز هم که نماز می‌خواندی همین‌طوری یقین به طهارت داشتی، بنابراین چون این چنین بود «فشککت» بعد شک کردی که حالا طهارت داشتیم؟ نداشتیم؟ «و لیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشکّ أبداً» خب فرمودند که این روایت از روایت گذشته ادلّ است و اوضح است دلالتش. یکی به‌خاطر این که این‌جا صریحاً حضرت ادات تعلیل به‌کار برده، فرموده «لأنک» آن‌جا ادات تعلیل نداشتیم، می‌گفتیم سوق کلام از آن برمی‌آید تعلیل است؛ اما این‌جا حضرت صریحاً فرمودند «لأنک» تعلیل فرموده. دو: آن‌جا ادا نداشتیم ولی این‌جا حضرت فرمود ادا، هرگز، هیچ‌گاه، پس بنابراین دلالت این جمله بر حجیت استصحاب مطلقاً اوضح هست از ماسبق. و دیگر آن مباحث دیگری که آن‌جا داشتیم که بگوییم عهد است و فلان و این‌ها الجواب الجواب حرف‌هایی که آن‌جا زده شد این‌جا زده می‌شود. منتها این‌جا ....



س: توی آن قبل‌ها توی بعضی از نسخ‌اش ایدا داشت ...

ج: بله؟

س: قبلی هم ایدا داشت ولی «فانه علی یقین» این فاء را تعلیل نمی‌گرفتیم؟

ج: شاید هم تفریع باشد، شاید هم خودش جزاء باشد، آن احتمالات؟؟؟

س: عبارت‌های ایدا را هم ...

ج: بله آن‌جا خودش «فانه علی یقین من وضوئه» یک احتمال این بود که خودش جزاء باشد، آن‌جا هشت تا نه تا احتمال بود در آن‌جا دیگر. فلذا آن‌جا هم دو احتمالات بود هم صریح در تعلیل نبود چون ممکن بود این فاء جزاء باشد. اما این‌جا نه، دیگر آن احتمالات وجود ندارد لام تعلیل هم دارد، از این جهت اوضح می‌شود. منتها این‌جا مبتلای به یک عده مناقشات هست که اختصاص به خود این‌جا دارد در آن‌جا نبود که این مناقشات مهم است و ببینیم اگر حل بتوانیم بکنیم مناقشات را خب استدلال به این مقطع هم تمام می‌شود و الا محل اشکال واقع می‌شود.

مناقشه‌ی اولی ....

س: ببخشید این «لیس ینبغی لک» این هم می‌تواند یک قرینه‌ای باشد بر عمومیتش؟

ج: بله، یعنی کأنّ یک امر ارتکازی مسلمی است، تأکید می‌کند بله. چون آن‌جا این را نداشتیم باز، این هم یکی از امتیازات این‌جا است بله که آن‌جا ینبغی نداشتیم این‌جا ینبغی داریم، این‌جا ابدأ داریم آن‌جا نداشتیم، یعنی ثابت نیست لاقلاً اگر نسخ مختلف هم باشد ثابت نیست. یکی هم این‌که لام تعلیل این‌جا دارد. سه ویژگی دارد این‌جا که آن‌جا نداشته.

مناقشه‌ی اولی در این‌جا این است که بین این جواب امام علیه‌السلام در این‌جا و جواب امام علیه‌السلام در آن مقطع ششم تهافت است. حالا تعبیر من هم خوب نبود، بین این جمله‌ی این‌جا و آن جمله‌ی آن‌جا تهافت است، نه به امام نسبت، امام متهافت فرمایش نمی‌فرماید ولی ما این چیزی که راوی دارد نقل می‌کند می‌بینیم، می‌بینیم بین آن حرفی که این‌جا نقل کرده و حرفی که آن‌جا نقل کرده تهافت است. پس علم اجمالی پیدا می‌کنیم که یا این‌جا اشتباه شده یا آن‌جا اشتباه شده. بنابراین ادله‌ی حجت نمی‌تواند بگیرد، چون علم اجمالی داریم یکی این‌ها موافق واقع نیست، اگر ادله‌ی حجت خبر بخواهد هردو را بگیرد که لا یمکن، احدهما دون دیگری را بگیرد ترجیح بلا مرجح است. بگویم این مقطع را بگیرد آن ششمی را بگیرد ترجیح بلا مرجح است، بخواهیم بگویم ششمی را بگیرد این‌جا را بگیرد ترجیح بلا مرجح است. فلذاست که ادله‌ی حجت نمی‌تواند تطبیق بشود. ما هم که قطع به صدور نداریم که بگویم کار به ادله‌ی حجت نداریم. پس بنابراین حالا وجه تهافت چی هست؟ وجه تهافت این است که در این‌جا سائل که زراره باشد گفته چی؟ «فان طننت الله اصابه و لم أتیقن فنظرت و لم أر شیئا فصلّیت فرأیت فیه؟» یعنی چی؟ یعنی دیدم همان خون که مظنه‌ام، مظنونم بود دیدم آره هست، پس بنابراین نتیجه این می‌شود کل صلاة و کل اجزاء صلاة با نجاست خوانده شده. این‌جا امام چی فرموده؟ گفته عیب ندارد، برو بشور دیگر لا تعید، این‌جا این‌جوری فرمودند دلیلش هم استصحاب است. خب اما در آن‌جا چی فرمودند؟ آن هم خب وسط نماز می‌گوید خون این‌جا چکید و اما در آن‌جا فرمودند که نماز درست است و تفصیل دادند،

تهافت اش این جا استفاده می شود تفصیل دادند گفتند اگر رطباً دیدی نمازت درست است اما اگر رطب نبود نمازت باطل است. خب اگر رطب نبود یعنی اماره است بر این که از قبل بوده دیگر. خب این جا که کل نماز با نجاست بوده است می فرماید درست است، آن جا که بعضی از نماز بوده می گوید باطل است، با این که آن جا هم خب تا این جا با نجاست بوده الان هم می روم آن را می شورم مثل وقتی که رطب باشد، بقیه اش با طهارت آن جا با نجاست باشد؛ مگر می شود وقوع بعض نماز در نجاست اسوء حالاً باشد تا وقوع کل نماز در نجاست؟ که اگر بعضش بود باطل است، اگر کلش بود نه اشکال ندارد، این خیلی تهافت عجیبی است دیگر، پس نمی شود این را قبول کرد، این چی شده؟ خب ثقل شهید صدر نقل می کنند من المحقق الخوئی قدس سره که ایشان فرموده این تهافت نیست، این ها احکام تعبیدی است ما چه خبر داریم؟ آن جا امام علیه السلام فرمود اگر کلش شد فرموده درست است و موجب بطلان نماز نمی شود، این بود می گویم موجب بطلان می شود، این چه تهافتی است؟ ما که به خدمت شما عرض شود این ها هم یک تخیلات وهمیه ای است که ما می گویم که مگر بعض نماز در نجاست واقع بشود این مگر می شود اسوء حالاً باشد از او؟ این ها ما ملاکات آن را که نمی دانیم، این ها یک امور تعبیدی است، ملاکات آن پیش خدا است، نه این که ملاک ندارد، خدا گتره و گراف که حکم نمی فرماید، ملاکات واقعی دارد، البته یک مواردی هم برای امتحان است. یعنی ملاک واقعی ندارد، ملاکش همین امتحان کردن است ببیند به حرف گوش می کنی یا نمی کنی؟ عید هستی یا نیستی؟

شهید صدر می فرماید این جواب لا یثمن و لا یغنی، چرا؟ می فرماید برای این که اشکال در حقیقت روح اشکال این است که این کلام هم این کلام مقطع سوم هم مقطع ششم ملغای به عرف است. عرف از مقطع سوم یک مدلول التزامی می فهمد، می گوید وقتی امام فرموده همه را نمی دانستی و همه در نجاست واقع شد پس می فهمد که اگر بعضی اش واقع شد اشکالی ندارد، این یک مدلول التزامی است که از این می فهمد، یعنی بین این دوتا را ملازمه می بیند عرفاً. بعد آن جا که امام می گوید اشکال دارد که این چه جوری می شود؟ این ملازمه دارد دیگر، ملازمه یعنی نمی شود این ها از هم انفکاک پیدا کنند، یک دلالت التزامی درست شده دیگر. می گوید مثلاً اگر یک کسی همین سؤال سوم را سؤال کرده بود سؤال ششم را سؤال نمی کرد یک کسی آمده بود یک روایتی ما می دیدیم همین جور که کسی گفت آقا من نماز خواندم مظنون ام این بوده که خون به لباسم پاشیده بعد نماز خواندم بعد از نماز دیدم آره هست، حضرت فرمود عیب ندارد؛ آیا شما طبق این روایت عرف و فقیه طبق این روایت نمی گفت اگر وسط اش هم فهمیدی اشکال ندارد؟ به شرط این که بدانی فوراً بشوری و این ها مهم نیست، این را از خارج فهمیده بودیم. می گویم وقتی کل اش اشکال نداشت با نجاست، نجاست مجهوله باشد خب بعض اش هم با نجاست مجهوله اشکال ندارد دیگر ...

س: ملازمه ی بعض نماز و بعد نماز ...

ج: بله؟

س: این به طریق اولی فهمیده می شود که بعض نماز بعد نماز بفهمیم، این قطعاً طریقه ی اولویت دارد ولی بعض نماز که فی الصلاة بفهمیم اولویت ندارد.

ج: عرفاً بله، بدقة العقلیه ندارد ولی عرف چرا ...

س: نه عرفش هم ...

ج: نه حالا صبر كن، آقای صدر می‌فرماید كه تقرير استدلال، تقرير شبهه این است این‌كه شما بیایي بگوئی ما علل احكام را نمی‌دانیم فلان نداریم این ربطی به این ندارد كه عرف این تهافت را حس می‌كند یا نه. بنابراین باید يك جوابی پیدا بكنیم كه این تهافت را از بین ببرد. آن جواب ماحصل‌اش این است كه قبلاً هم شاید اشاره كردیم، طولانی است فرمایش ایشان، آن لبّ كلام‌شان كه حالا چون می‌گویند محتمل است این‌جور بگوئیم اشكال دارد، محتمل آن‌جور بگوئیم اشكال دارد، محتمل آن‌جور بگوئیم اشكال دارد، حالا آن‌كه يستقر علیه، آن این است كه باید گفت اگر از این روایت از این‌ها استفاده می‌شود كه نجاست حادثه‌ی فی الصلاة این اشكال ندارد. وقتی نجاست حادثه اشكال نداشت حادث كه شد اشكال نداشت بنابراین نسبت به قبل كه استصحاب عدم داری شما این‌جا، علم به حدوث در آن كه نداری كه، نسبت به بعد هم كه خب می‌روی لباس را آب می‌كشی. اما در آن سؤال قبلی آن حدوث فی الصلاة نبود، آن از قبل بوده و صلاة معه انجام انجام شده؛ فلذا حالا در همین‌جا اگر كسی وسط نماز بفهمد كه از اول بوده خب این‌جا هم فایده ندارد، بگوید از این به بعد می‌رویم آب می‌كشیم. پس بنابراین آن‌كه باید جواب داد این است كه از این روایت فهمیده می‌شود كه حدوث النجاسة لا بأس به، حدوث النجاسة. بنابراین فارق بین المقامین این است بنابراین تهافتی در آن نیست، آن‌جا حدوث فی الصلاة نبوده بلكه از قبل بوده، می‌فهمد كه از قبل بوده پس كل صلاة با آن واقع شده، اما در این‌جا حادث بوده علم به این‌كه بخشی از نماز با نجاست خوانده شده اصلاً نیست، بلكه استصحاب عدم‌اش وجود دارد. بقیه‌اش را هم كه شما می‌روید آب می‌كشید. بنابراین در این‌جا هیچ علمی به این‌كه بخشی از نماز با نجاست واقع شد نداریم.

س: مشکل این است كه حضرت فرموده ؟؟؟ اگر حدوث مانع نیست، خب حدوث كه خودش مانع نیست، بقاء آن تا آخر صلاة كه می‌شود بعض الصلاة هم كه بطریق اولی از فقره‌ی سوم فهمیدیم مانع نیست، پس چرا حضرت فرموده كه ...

ج: چرا بقاء آن كه چرا دیگر، نماز با نجاست دارد خوانده می‌شود دیگر ...

س: شما می‌فرمایید حدوث آن كه مشکلی ندارد ...

ج: حدوث مشکلی ندارد، حدوث، نفس الحدوث مشکل ندارد، چرا نفس الحدوث مشکل ندارد؟ برای این‌كه نفس الحدوث الان ماسبق را كه خراب نمی‌كند چون استصحاب دارد، ما لحق را هم خراب نمی‌كند چون شارع اجازه داده برو بشور ...

س: خب نه، چرا باید امر كنند به شستن وقتی كه خودش گفته اگر ....

ج: چرا؟ برای این‌كه نماز نباید با نجاست خوانده بشود. ...

س: دو امر داریم ...

ج: این نجاست معلومه است، نجاست مجهوله اشكال ندارد، این كه الان نجاست معلومه است، نباید این را بگوئیم، شارع آن‌جا كه نفرمود من با نجاست معلومه می‌گویم ...

س: آقا زمان دارد اعاده بكنند، معلوم شده كشف كرده كه ....

ج: می‌دانم اما اگر شما می‌گویید بعدش بگویید، شما حرف‌تان این است که شما می‌گویید بعدش همین‌جور با این بخواند، خب آن نجاست معلومه است.

پس بنابراین به این شکل ما می‌توانیم بگوییم این تهافتی بین این سوم و ششم نیست و با این حل بکنیم مسأله را. بنابراین این شبهه مندفعه. و هنا شبهات مهمة أخرى که انشاءالله در جلسات بعد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.